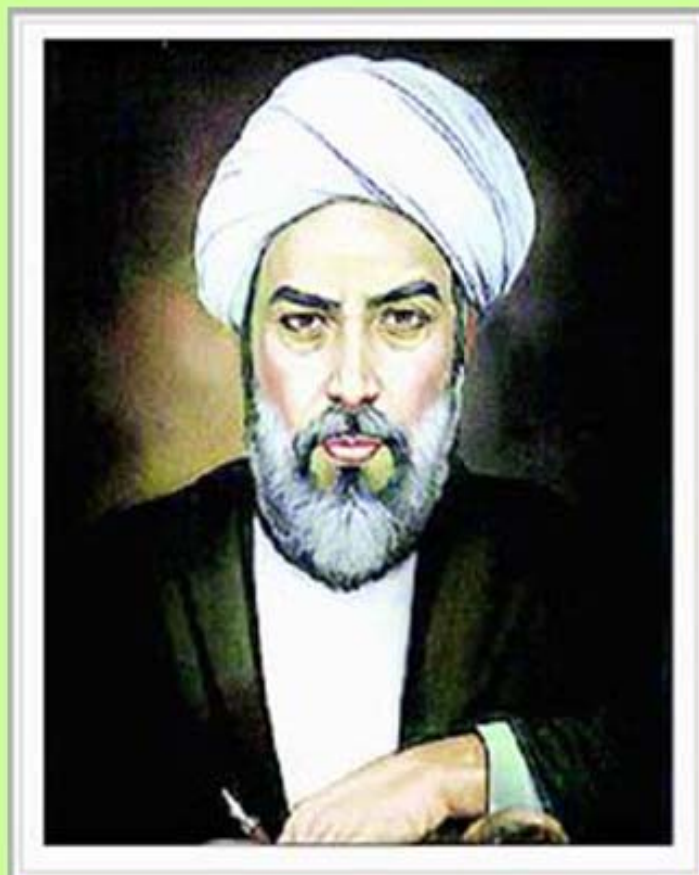


مبانی حکمت  
ملاصدرا



به زبان کودکانه

پیام صدی خادم

مقدمه-حکمت اسلامی (صفحه 2)

بخش اول-اصالت وجود (صفحه 9)

بخش دوم-تشکیک وجود (صفحه 12)

بخش سوم-فقر وجودی (صفحه 16)

بخش چهارم-مقدمه ای بر حرکت در حکمت ملاصدرا (صفحه 18)

## مقدمه - حکمت اسلامی

اگره توی موتور جستجوی گوگل سرچ کنید ، می بینید که با افزودن یک سری اسامی مثل "اسلامی" ، "یهودی" ، "یونانی" ، "غرب" و امثال اینها ، به دنبال لغت "فلسفه" ، حوزه بحث و حدود و ثغور مباحث فلسفی خاصی تعریف میشوند

مثلا وقتی گفته میشه فلسفه اسلامی ، منظور اون تفلسف و فلسفیدنی هست که توسط متفکران زاده شده در فرهنگ اسلامی آورده شده و یا وقتی گفته میشود فلسفه غرب ، منظور اون دستگاه ها و نظام های فکری ای هست که در جغرافیای مغرب زمین رشد کرد و بالنده شد

همونطور که قبلا عنوان کرده بودم ، در باب تاریخ فلسفه غرب در سال 84 یک کار نیمه تحقیقی انجام دادم و نتیجه اون سری از مطالعاتم رو در یک جزوه ی حدودا 300 صفحه ای ، موجز و مختصر و به بیان ساده جمع بندی کردم

اما در مورد فلسفه اسلامی ، به آن صورت جمع بندی شده ، مطلبی گردآوری نکرده ام و صرفا کتاب ها و منابع مختلف را ورق زده ام

یکی از دلایل این امر ، این بود که به زعم من ، آنچه که هم اکنون به نام "فلسفه اسلامی" به دست ما رسیده است ، اصولا همیشه روی اون نام فلسفه گذاشت ! و بیشتر به علم کلام مشابعت دارند تا فلسفه

برای این ادعای خودم ، ابتدا بایستی تعاریف "فلسفه" و "فیلسوف" و "کلام" و "متکلم" از دیدگاه خودم را ، بیان کنم

**فلسفه :** از دیدگاه بنده ، فیلسوف ، کسی هست که بایستی بدون هیچگونه پیش فرض و اعتقاد قبلی در باب مسائل ماورائی و در حالت کلی در مسائلی که موصوف به صفت "فلسفی" می توانند باشند ، بر حسب هوش و استعداد خودش ، قدم در راه استدلال عقلی محض گذارد و این فرد نباید از اندیشیدن بهراسد

کسی که عنوان فیلسوف را با خود یدک می کشد ، گاهی حتی ممکن است در جایی از شیوه تفکر فلسفی خود ، تمام آموخته ها و عقاید موروثی خود را به یکسو نهد و شروع به پی ریزی مفاهیم بر اساس دستگاه فکری خود نماید

شاید در فرآیند فلسفیدن و پی ریزی دستگاه فلسفی ، فیلسوف مذکور از عقاید و آموخته های جامعه و فرهنگ رایج بهره ببرد ، ولی اینکه از همان ابتدا فرد متفکر ، بر آن باشد تا با شیوه تفکر و استدلال خویش ، یک اعتقاد قبلی را اثبات و تأیید نماید ، در حقیقت زینده لقب "فیلسوف" نبوده و در سلک متکلمان قرار میگیرد

**کلام :** متکلم یا به اصطلاح علمی تر ، کلامیون ، کسانی هستند که برای اثبات و حقیقت جلوه دادن اعتقادات زمانه و جامعه ی خویش (که خودشان جزوی از همان جامعه هستند و این اعتقادات را با جان و دل می پذیرند) با دستاویز قرار دادن هرگونه شیوه تفکر ، از جمله استدلالات عقلی و نقلی ، بر آن می شوند تا آن اعتقادات از قبل تعیین شده را ، موجه تر جلوه دهند

در جهان اسلام و عرب ، بوده اند کسانی که شیوه استدلالی به همان گونه که مدنظر من است را در پیش گرفته اند ، از آن جمله است ابن کمونه ، اخوان الصفا ، جاحظ و ...

ولی متأسفانه در فرآیند تحولات اجتماعی - سیاسی در کشور ایران ، (عدم ثبات سیاسی پس از دوران خلفای عباسی تا صفویه و به قدرت رسیدن تشیع در زمان صفویه و حاکم شدن روح فقهی در دوران شاهان بی کفایت قاجار) شیوه تفکر کسانی که بآی نحو کانن بر خلاف جریان اعتقادی مورد تأیید علمای حامی سنتگرایی و تحجر گام برداشته اند ، سرکوب شد و تا سال های سال ، حتی همین چیزی که هم اکنون از صدقه سری آقای روح الله خمینی ، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری به نام فلسفه به خورد ما می دهند ، نیز خبری نبود

اگر به خاطرات آقای خمینی و اطرافیان ایشان رجوع کنید ، داستان جالبی هست که مورد توجه من قرار گرفت

گویا در حدود دهه 40 بوده که آقای خمینی و فرزند ارشدش ، مصطفی خمینی ، در حوزه علمیه ی قم به تحصیل فلسفه صدرالمآلهین (ملا صدرای شیرازی) مشغول بوده اند

طلاب هم درس آقای مصطفی خمینی ، اقدام به شکستن کوزه ای می کنند که ایشان و پدرش در آن آب می خورده اند و استدلالشان این بوده که این پدر و پسر فلسفه می خوانند و نجس و کافرند

این داستان در مورد کسی اتفاق می افتد که خود از پیشروان و بزرگان حوزه علمیه ی قم و مورد تأیید آیت الله بروجردی بوده است و از همین جا می توان به عمق نکوهش فلسفه و دلایل عدم گرایش متفرکان به سمت استدلال آزادانه ی فلسفی در دوره ای از تاریخ که ذکرش رفت ، پی برد

بر اساس همین روایات بود که در عالم اسلامی و مخصوصا مملکت ایران ، فلسفه فقط محدود شد به افکار کسانی که صرفا اندک گامی فراتر از "کلام" نهاده بودند ؛ و افکار کسانی که شیوه ای خلاف شیوه ایشان برگزیدند ، به باد فراموشی رفت و در نسخ خطی زندانی شد و مجال بسط و گسترش نیافت

چنانکه افکار ابن کمونه ، طی سال های اخیر فقط یکبار از جانب یکی از محققان بررسی شد و بررسی بعدی با احتیاط شدید انجام شد

برای تفهیم بیشتر سخن خودم ، به چهار فیلسوف جهان اسلام که تقریبا همگان با آنها آشنا هستند ، حتی اگر صرفا نامی از آنها شنیده باشند ، اشاره می کنم:

**1) فارابی:** در ادبیات فلسفی جهان اسلام ، ارسطو را معلم اول می نامند و فارابی را معلم ثانی ؛ فارابی وارث راه و روشی بود که یعقوب ابن اسحاق کندی (ملقب به فیلسوف و شاهزاده عرب) بنیان نهاد در حقیقت کندی بود که تفکر حاکمان و خلفا را با وجوب و لزوم آموختن فلسفه آشنا ساخت ، تا سال ها بعد ، فارابی بتواند با ترجمه و اقتباس از فلسفه یونانی (که هر چند اقتباسی ناقص و گاه اشتباه بود) فلسفه ی اسلامی - عربی را پی ریزی کند

در حقیقت اولین مکتب و دستگاه منظم فکری - فلسفی در جهان اسلام را ، فارابی پی ریزی نمود و کسانی چون ابن سینا ، ابن رشد و دیگر حکمای اسلام و عرب خود را شاگرد او می شمردند

اینکه فارابی در عصر و زمانه ای از شیوه تفکر فلسفی - استدلالی سخن گفت ، که تفکر رایج این بود که "هر چیزی که لازم باشد در قرآن آمده است و هر آنچه در قرآن نیست ، پس به آن نیازی نبوده و شرک در سخنان خداوند است" قابل ستایش و ارجمند است

ولی اینکه به دلیل کار بزرگ و اقدام متهورانانه ی او ، در پی ریزی دستگاهی فکری - استدلالی ، وی را فیلسوف بنامیم ، بیراه و دور از انصاف است

انصاف در حق کسانی که چندین برابر بیشتر از فارابی ، آزادانه فلسفیدند و حتی جان خویش را در پای تفکر فلسفی خویش نهادند

مثلا در بحث در باب وجود ذات باری تعالی ، فارابی برای اینکه به اثبات اعتقاد از پیش تعیین شده برسد ، موجودات را به دو قسمت ، تقسیم می کند : ممکن الوجود و واجب الوجود ؛ پس از تعاریف ثقیل فلسفی ، نهایتا وی به آنجا می رسد که تمامی موجودات را ممکن الوجود می نامد (یعنی موجوداتی که وجود یافتنشان علتی می خواهد و ممکن است باشند یا نباشند) و ذات باری تعالی را که در قرآن الله نامیده شده همان واجب الوجود می گیرد (که وجودش نیازمند علت نیست و باید باشد)

یعنی از نظر شیوه تفکر استدلالی ، فارابی در چنین مسائلی ، از ابتدا راهی را نیموده است و مثل متفکران پس از خود (که ذکرشان خواهد رفت) در بسیاری از مسائل عقلی ، راه را از نیمه آغاز کرده است

**2) ابن سینا :** در ابتدا پزشک بوده و به تشریح اجساد مردگان و کاوش در کالبد انسان ، علاقمند بود ، ولی به دلیل اعتراضات گسترده حاکمان و مهمتر از آن مسلمین ! دست از پزشکی شست و به فلسفه روی آورد ، ابن سینا ، برجسته ترین متفکری است در جهان اسلام که شاید بتوان او را لقب فیلسوف (به معنایی که مدنظر من است) داد ، چه اینکه شیوه تفکر استدلالی متقن او ، در بسیاری از مسائل بسیار عمیق تر از شیوه تفکر هم ردگان اوست

اما ابن سینا نیز بر حسب مقتضیات زمان و روزگار خویش ، در برخی مسائل دیگر راهی را رفت که فارابی رفته است و راه را از نیمه آغازیده

فلسفه ای که ابن سینا پی ریزی کرد به نام "فلسفه مشاء" نامیده می شود و این مسما ، از نحوه استدلالی گرفته شده است که منسوب به ارسطوست که ابن سینا آن را بسط داده است ؛ یعنی تئوری محرک اول و ...

**3) سهروردی:** اینکه اصولاً آیا می توان سهروردی را فیلسوف نامید یا نه ، از جانب کسان دیگری نیز مطرح شده است ولی نهایتاً ، سهروردی به دلیل اینکه در شیوه تفکر خویش ، حکمت فهلویون (پهلویون) ابران باستان را احیاء کرد ، در زمره فلاسفه ی اسلامی طبقه بندی گردید

او در شیوه تفکر خویش ، بر خلاف ابن سینا ، معتقد بود تنها راه وصول به حقیقت ، استدلال و دلیل و برهان نمی تواند باشد ، بلکه ادراکات درونی و اشراقی نیز دخیل در کشف حقایق است

بنابراین ناگفته پیداست که اصولاً شیخ شهاب الدین سهروردی (یا شیخ مقتول) بیشتر عارف مسلک بود ، تا آنکه بتوان وی را لقب فیلسوف (به معنایی که در ابتدا مطرح نمودم) داد

مکتب فکری که سهروردی پایه ریزی کرد ، به نام "فلسفه اشراق" خوانده می شود

**4) صدر المتألهین شیرازی:** پدید آورنده ی حکمت متعالیه است که آخرین دستگاه فلسفی منظم در جهان اسلام می باشد و پس از او ، کسان دیگری چون هادی سبزواری و دیگران ، از برنهاده های او بهره بردند

ملاصدرا از نظر من در شیوه تفکر استدلالی ، پس از ابن سینا قرار دارد ، چرا که او نیز تقریباً به راهی رفت که پیش از او سهروردی رفته بود

شاید در برخی مسائل از جمله مباحث مربوط به معاد جسمانی و مثلی ، صدر المتألهین به شیوه کاملاً استدلالی ، تفلسف نمود ، ولی او نیز چون دیگر متقدمان خود ، در بسیاری از مسائل مهمتر ، برخورداردی فلسفی نداشت

ولی شهرت او به دلیل شیوه جدید استدلالی در زمینه هایی است که باعث حل اختلاف فلسفه های "اشراق" و "مشاء" در برخی مسائل مورد اختلافشان ، گردید

و از جمله مسائل مهم حکمت متعالیه که قابل توجه بوده و از ابداعات ملاصدرا می باشد ، بحث "حرکت جوهری" است

اگر در دستگاه های و نظامات فکری این چهار فیلسوف ، دقیق تر نظر کنیم ، می بینیم که هر چهار نفر ایشان ، در اصلی ترین و اساسی ترین اعتقادات جامعه ی خویش ، سؤال و شبهه ای مطرح و وارد نکرده اند (و یا حداقل برای آیندگان ثبت و ضبط نموده اند) و به همین دلیل در طول فرآیند تقطیر و پاکسازی افکار و اندیشه های فلسفی در جهان اسلام و بویژه ایران ، توسط علمای فقهی و کلامی ، به صفحات تاریخ سپرده نشدند

هر چند که اگر علمای فقه و کلام فرصت می یافتند حتی همین مکاتب را نیز دستخوش نابودی خویش قرار می دادند

پس از انقلاب اسلامی نیز ، به دلیل تعلق خاطر آقای خمینی بود که فلسفه از حمله فقها جان سالم به در برد و البته باز هم فلسفه ای که آغشته به کلام بود

با این اوصاف و آنچه تا کنون در باب فلسفه و کلام ، گفتم ، در ادامه سلسله بحث های زیر موضوع "حکمت اسلامی" ، از لفظ حکمت به جالی لغت وزین فلسفه بهره می برم

شاید کسانی از نظر لغوی "فلسفه" را همسان "حکمت" قلمداد کنند ، ولی طبق تعریفی که در ابتدا از فلسفه ارائه نمودم و مطالب پس از آن ، فلسفه به آن معنا در جهان اسلام ، به دست ما نرسیده است و ما صرفاً حکمت اسلامی داریم که حد واسطی بین "فلسفه" و "کلام" می باشد.



## بخش اول- اصالت وجود

سخن گفتن درباره اصالت وجود و یا ماهیت ، اولین گام در ورود به حکمت متعالیه ی ملا صدرا هست  
در این نوشته سعی می کنم به ساده ترین و ملموس ترین بیان ممکن ، درباره ی اصالت وجود در  
حکمت صدرایی ، صحبت کنم

برای ورود به بحث ، بایستی ابتدا سه مفهوم رو توضیح بدم

### الف ( وجود

همه از بچگی به یاد داریم ، که وقتی بهمون می گفتن اسباب بازی ، اینجا "هست" و اونجا "نیست" ،  
و یا اینجا "بود" و الان "نیست" ، دقیقا می فهمیدیم یعنی چی  
یعنی اینکه همه ی ما از بچگی ، کاملا می دونیم "وجود داشتن" چیزی (مثل اسباب بازی) در مکان و  
زمان مشخص یعنی چی  
همین آموزه ای که شاید جزو ابتدایی ترین آموزه های دوران کودکیمون بود ، دقیقا همون مفهوم  
"وجود" هستش

### ب ( ماهیت

باز هم اگر به خاطرات دوران کودکیتون رجوع کنید ، به یاد دارید که وقتی کسی بهتون می گفت  
"برو اون ماشین بزرگ قرمز رنگت رو بیار" یا مثلا "برو اون عروسک دامن گل گلیتو بیار" بلافاصله بلند می  
شدیم و می رفتیم سر وقت همون اسباب بازی با همون ویژگی های ظاهری که با چشممون می دیدیم  
اون رنگ "قرمز" یا اون صفت "گل گلی" دقیقا بیانگر گوشه ای از ماهیت یا چیستی و چگونگی  
اسباب بازی ما بود

پس می بینیم که با مفهوم ماهیت هم از همان دوران کودکی آشنا هستیم

## ج) اصالت

وقتی یک ورق کتاب می خونید ، در حقیقت شما چشم به حروف و اعدادی می دوزید که روی یک برگ سفید کاغذ ، چاپ شدن

حالا من خیلی ساده از شما می پرسم ، اگر کاغذ نبود ، اصولا امکان داشت که اون حروف و اعداد بتونن روی اون نقش ببندن و نوشته ای رو تشکیل بدن ؟

معلومه که نه

پس بنابراین ، در یک کتاب ، اون چیزی که اص اساسی برای بودن و وجود داشتن اون نوشته هاست ، همین برگ کاغذ سفیده

اگه بخواهیم کمی فلسفی تر صحبت کنیم ، اون چیزی که در نوشته های یک کتاب ، اصالت داره ، کاغذ هستش و اون نوشته ها که در حقیقت همون جوهر و مرکب هستند ، عارض شدن روی این اصل اساسی

همین سه مفهوم به این سادگی ، سال های سال ، محل قیل و قال ، و بحث و مجادله حکمای ایرانی – اسلامی بوده

همیشه بحث سر این بوده که وجود اصالت داره یا ماهیت اصیل هستش !؟

حالا من در دو مرحله این پرسش رو از شما می پرسم

### 1

اگه شما در دروان کودکی ، لباس اون عروسکتون رو که یک دامن گل گلی داشت ، در میآوردید و به جای اون یک دامن زرد رنگ بهش می پوشوندید ، آیا اون عروسک در اینکه هنوز "هست" و "وجود داره" تفاوتی میکرد ؟ یعنی به بیان فلسفی تر آیا با عوض شدن ماهیت عروسک ، وجود اون عروسک تغییر کرد ؟

خب معلومه که نه ! عروسک همون عروسک بود ، فقط لباسش (ماهیتش) عوض شده بود

## 2

فرض کنید عروسک شما ، پلاستیکی بود و شما می تونستید با استفاده از وسیله ی خاصی ، شکل دماغ ، حالت چهره و یا چشم های عروسک رو تغییر بدید ! مثلا با یک میل داغ دماغش رو بگیرید و بکشید و دماغی شبیه به پینوکیو براش درست کنید

آیا باز هم با تغییر شکل و قیافه ی ظاهری اون عروسک (یعنی با تغییر ماهیت و چیستی و چگونگی اون) در اینکه اون عروسک فعلا "وجود داره" و "هست" تغییری صورت می گرفت ؟

خب باز هم معلومه که نه ! اون عروسک شاید قیافه اش و یا چهره اش عوض شده ، ولی هنوزم که هنوزه "وجود داره" و در اینکه "هست" شکی نیست و در این وجود داشتن ، تغییر نکرده ، بلکه صرفا ماهیتش عوض شده

پس الان خیلی واضح و روشن ، مفهوم "اصالت وجود" برامون تعریف شد ؛ اما حالا که چی؟! وجود اصالت داره که داره ، ما چه استفاده ای از اثبات این ادعا می کنیم ؟

برای پاسخ به این پرسش باز هم بر می گردم به مثال عروسک و ماشین اسباب بازی

همونطور که کاملا واضح هست ، عروسک ، شکل و قیافه و ویژگی های ظاهری خاص و ماشین اسباب بازی هم شکل و قیافه و ظاهری کاملا متفاوت با عروسک داره

به بیان دیگه هر دو اسباب بازی ، دارای ماهیت ها (و چیستی ها و چگونگی ها) ی مختلف و متفاوتند

اما این دو تا در یک چیز ، هیچ فرقی با هم ندارند اینکه هر دو تاشون "وجود" دارن و "هستی" دارن

در واقع وقتی ما معتقد به اصالت وجود می شیم ، می تونیم ادعا کنیم تمام زوایا و گوشه و کنارهای جهان رو ، حقیقتی واحد و یگانه ، پر کرده ؛ به بیان دیگه هزاران و میلیون ها اشیا در جهان وجود دارند که هر کدام از نظر خواص و ویژگیها با هم کاملا متفاوت و متنوع اند ، اما در اینکه همه اونها چیزی به نام "وجود" را دارند ، یک حقیقت بیشتر نیستند

بیان فلسفی این عبارات ، اینگونه عنوان میشه که "اشیاء و موجودات در حقیقت هستی با هم وحدت

دارند"

## بخش دوم-تشکیک وجود

در بخش قبل اولین مفهوم در فلسفه صدرایی رو توضیح دادم

در پایان مبحث "اصالت وجود" رسیدیم به اینکه تمامی اشیاء و موجوداتی که در جهان وجود دارند ، در یک چیز مشترک هستند و وحدت دارند ؛ اون ها در حقیقت در اینکه "وجود" دارند ، مشترکند ، هر چند که دارای شکل و قیافه و ظاهر و ظواهری متفاوت هستند

اما سوالی اینجا مطرح میشه و اون اینکه اگر "وجود" اصیل هست و موجودات در اینکه "وجود" دارند حقیقتی واحد رو تشکیل میدن ، پس این همه اختلافی که در آثار و خواص موجودات دیده میشه ، به چی بر میگردد ؟

یعنی اگه همون عروسک و ماشین اسباب بازی ای که درباره اش صحبت کردیم ، در اینکه هر دو "وجود" دارند ، مشترک هستند و حقیقتی واحد رو تشکیل میدن ، پس دلیل اینکه ما وقتی اونها رو می شناسیم ، دو تا چیز کاملا متفاوت توی ذهنمون پدیدار میشه ، چیه ؟

ممکنه بلافاصله جواب بدید که "خب معلومه! به دلیل اینکه اون عروسک و ماشین اسباب بازی ، شکل و قیافه و رنگ و ظاهر متفاوت از همدیگه دارن ؛ عروسک دست و پا داره ، ولی ماشین اسباب بازی چرخ و لاستیک داره و . . . ؛ و همین تفاوت ها در شکل و قیافه ی اونها باعث میشه که اونها با هم اختلاف داشته باشند"

این جواب معقول و منطقی هست ، اما اگر بخواهیم از دید فلسفی به این جواب نگاه کنیم ، بایستی معتقد بشیم به "اصالت ماهیت" ! به بیان ساده یعنی اینکه ، ما وقتی به عروسک و ماشین اسباب بازی نگاه می کنیم ، اولین چیزی که می بینیم ، شکل و قیافه و ظاهر و به بیان فلسفی "ماهیت" و چیستی و چگونگی اونهاست ولی ما گفتیم که اولین چیزی که وقتی به اشیاء و موجودات نگاه می کنیم ، به نظرمون میرسه ، "وجود" داشتن اونهاست

یعنی تا وقتی همون عروسک یا ماشین اسباب بازی وجود نداشته باشند ، اصلا ما نمی تونیم ، شکل و قیافه و ظاهر و ماهیت اونها رو ببینیم ؛ اول باید عروسکی در کار باشه ، تا ما بعدا بتونیم قیافه شو ببینیم

پس به این نتیجه می‌رسیم که اونچه درباره‌ی اشیاء و موجودات، مهم هست و اصالت داره، "وجود"

اونهاست

اما حالا بر گردیم به همون سوالی که پرسیدم؛ (اگر "وجود" اصیل هست و موجودات در اینکه "وجود" دارند حقیقتی واحد رو تشکیل میدن، پس این همه اختلافی که در آثار و خواص موجودات دیده میشه، به چی بر میگرده؟)

ملاصدرا، برای اینکه از یک طرف می‌خواست معتقد به "اصالت وجود" باقی بمونه و معتقد به "اصالت ماهیت" نشه، و از طرف دیگه، جوابی برای این سوال پیدا کنه، دست به دامن عرفان اسلامی - ایرانی (علی‌الخصوص ابن عربی) شد

یعنی با تکیه بر مباحث عرفانی، بحث "قوت و ضعف وجود" رو پیش کشید

یک مثال خیلی ساده می‌زنم، تا کامل درک کنیم "قوت و ضعف وجود" یعنی چی

همه ماها توی خونه هامون، لامپ و مهتابی داریم

وقتی عصر میشه و هوا تاریک میشه، ما لامپ‌ها و چراغ‌های خونه مون رو روشن می‌کنیم تا خونه، تقریباً مثل روز روشن بشه

شب هنگام، موقع خوابیدن، به دلایل مختلف! یه لامپ کوچک و کم نور، به اسم چراغ خواب، روشن می‌کنیم، تا نصف شب، یه روشنایی جزئی توی خونه مون داشته باشیم

چه لامپ پر نور که قبل از خواب روشن می‌کنیم، و چه اون لامپ کم نوری که بعد از خواب به اسم چراغ خواب روشن می‌کنیم، در جفتشون، به ما نور میدن و محیط اطراف رو روشن می‌کنن

یعنی اینکه بواسطه هر دوی اونها، نور در فضای خونه ما "وجود" داره

اما تفاوت کوچکی بین این دو تا نور هست، اون هم اینکه، نوری که قبل از خواب، اتاق رو روشن میکنه، یک نور با شدت زیادی هست

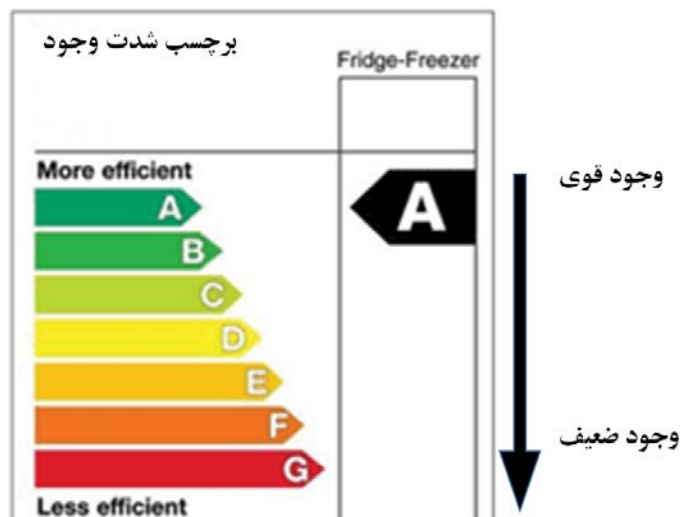
اما نوری که بعد از خواب، فضای اتاق رو روشن میکنه، شدت کمتری داره و ضعیف تره

ملاصدرا میگه ، "وجود داشتن" دقیقا عین همون نور هست

یک موجود و یک شیء ، دارای نور قویتری هست (شدت وجود داشتنش بیشتره) و یک موجود دیگه ، نور ضعیف تری داره (شدت وجود داشتنش ضعیف تره)

به عبارت دیگر ، وجود ، مراتب و درجات مختلفی داره و از موجودی که دارای پائین ترین و ضعیف ترین مرتبه وجود ، تا موجودی با عالی ترین مرتبه ی وجود ، گسترده شدند

حتما تا حالا برچسب مصرف انرژی رو دیدید (بر چسبی که روی وسایل برقی مثل یخچال و تلویزیون چسبونده میشه) اون بر چسب بهترین وسیله برای شماتیک نشون دادن مراتب وجوده



فرض کنید موجودی که دارای عالی ترین مرتبه ی وجودی هست (یعنی به صورتی کامل و جامع "وجود" داره) اون بالای بالا باشه و موجود یا موجودات و اشیائی ، که دارای ضعیف ترین مرتبه وجود هستند (یعنی "وجود" داشتنون ناقصه ، مثل اینکه ممکنه یک لحظه باشن و لحظه دیگه نابود شده باشن) اون پائینه پائین باشه

بقیه موجودات و اشیاء ، در بین این دو "شدت وجود" قرار دارند

بر این ساس ، هر موجود و هر شیئی ، در مرتبه ای از مراتب وجود قرار داره و محدودیت های وجود اون موجود در اون مرتبه ی خاص ، باعث دیده شدن خواص و آثاری میشه که ما می تونیم با چشم بینیم و یا درک کنیم

مثلا همون عروسک با دامن گل گلی ، مرتبه ای از "وجود" رو داره ؛ اینکه مثلا اگه بچه اراده کنه ، می تونه اون عروسک رو بندازه توی آتیش و ذوبش کنه و اون عروسک با اون قیافه ی خاصش تبدیل بشه به یه تیکه پلاستیک مذااب با یه قیافه ی دیگه

در این بین ، دو تا چیز عوض شدن ،

یک ( ماهیت و چیستی اون عروسک عوض شده ، ولی هنوز "وجود" داره

دو ) اون عروسک از یک مرتبه ی "وجودی" بالاتر ، تنزل کرده به یک مرتبه ی وجودی پائین تر ؛ قبلا اون عروسک دماغ و دهن داشت ، اما الان فقط یک تیکه پلاستیک مذااب رو می بینیم که هیچ ظرافتی نداره

## بخش سوم- فقر وجودی

حالا ما می‌دونیم که همه موجودات و اشیاء ، در اینکه وجود دارند ، عین هم هستند ؛ و اما به دلیل اینکه دارای شدت و ضعف در "وجود داشتن" هستند ، با همدیگه فرق دارن

حالا یک سوال می‌پرسم ! آیا در "وجود داشتن" ، شما برتری دارید به عروسک ، یا عروسک نسبت به شما برتر و عالی تره ؟

بذارید برای جواب به سوال ، کمکتون کنم ! عروسک نمی‌تونه حرف بزنه ، ولی شما می‌تونید حرف بزنید

عروسک نمی‌تونه تکون بخوره ولی شما می‌تونید جنب و جوش داشته باشید

عروسک اصلا نمی‌تونه فکر کنه ، ولی شما قدرت اینو دارید که فکر کنید

حالا به نظر میرسه ، راحت تر بتونیم به اون سوال جواب بدیم که ((ما در "وجود داشتن" ، مرتبه و رتبه بندی مون ، برتر ، بالاتر و عالی تر از اون عروسکه))

به بیان فلسفی ، ما در مقایسه با اون عروسک ، از شدت وجودی بالاتری برخوردار هستیم

همین شدت وجود بالاتر ، باعث میشه که ما بتونیم خودمون عروسک بسازیم

یعنی عروسک در حقیقت ساخته ی دست ما انسان هاست

یعنی میخوام اینو بگم ، که هر موجودی که دارای شدت وجود بالاتری باشه ، می‌تونه علت به وجود اومدن موجودی با رتبه بندی وجودی پائین تر بشه

اما برعکسش اصلا ممکن نیست ؛ مثلا هیچ وقت اون عروسک نمی‌تونه علت به وجود اومدن ما باشه پس یکی از دلایل نیازمندی هر موجودی به بک علت برای به وجود اومدن ، مربوط میشه به شدت و ضعف وجودی اون موجودات

این صحبت هایی که مطرح کردم ، ملاصدرا با عنوان "فقر وجودی" نام میبره



ملاصدرا میگه ، اگر موجودی در اون مرتبه ای از وجود که در اون هست ، از چنان شدتی برخوردار باشه که هیچگونه نقص و ضعفی نداشته باشه ، اون موجود ، بی نیاز مطلق هست و به هیچ علت دیگه ای نیاز نداره

همینجا ملاصدرا ، با استناد به آیات قرآن ، (مثلا آیه ی 15 سوره فاطر) ، از آموزه های دینی خودش استفاده کرده و نتیجه میگیره که اون وجود قوی ، همون "الله الصمد" مذکور در قرآن و دین اسلام هستش

بنابراین می بینیم که ملاصدرا این همه خلاقیت به خرج داد تا آخرش به اون چیزی که از ابتدا معتقد بود ، دلایل حکیمانه تری بیاره

و همونجوری که گفتم این کاری که ملاصدرا و البته اخلاف پیشنش (ابن سینا و فارابی و سهرودی) انجام دادند، اسمش فلسفه نیست ! بلکه صبغه ای کلامی داره

بر همین مبنا ، این ها رو من ، حکیم نامگذاری می کنم نه فیلسوف !

## بخش چهارم-مقدمه ای بر حرکت در حکمت ملاصدرا

همه ما از بچگی ، وقتی بهمون میگفتن "دوچرخه حرکت کرد و از سر کوچه به ته کوچه رفت" تصویری توی ذهنمون ایجاد میشد

یعنی وقتی میخواستیم در مورد دوچرخه سواری از سر کوچه تا ته کوچه فکر کنیم ، دقیقا یک نقطه شروع و یک نقطه پایان تصور می کردیم که دوچرخه با یک حرکت پیوسته از نقطه اول به نقطه دوم رفته

یعنی اینجوری فکر نمی کردیم که غول چراغ جادو ، با یه اجی مجی لاترجی ، دوچرخه رو از نقطه اول غیب و در نقطه دوم ظاهر کرده باشه

بلکه دوچرخه با یک حرکت پیوسته و متصل به هم ، از نقطه اول به نقطه دوم رسیده و حرکت دوچرخه رو همیشه به مجموعه حرکت های ریز شده که در ثانیه هایی به ریزی اپسیلون انجام گرفته تقسیم کرد  
حالا یک مثال کمی پیچیده تر در نظر بگیریم

اگه توی حیاط خونتون درخت سیب داشته باشید ، می بینید که یک سیب کال ، چطوری به مرور زمان و به صورتی پیوسته ، تبدیل میشه به یک سیب رسیده و شیرین

شاید بگید "رسیدن سیب کال" که دیگه حرکت نیست! اما باید بگم که در بین حکما و فلاسفه قدیم به هر تغییر تحولی چه زمانی ، چه مکانی (مثل حرکت دوچرخه) و چه تغییرات کیفی (مثل رسیدن یک سیب کال) اصطلاحا حرکت گفته میشد

و در واقع اونها حرکت رو یکی از صفات اشیا در نظر می گرفتند

مثلا وقتی میگیم ، سیب قرمز است ؛ قرمز صفتی هست که به سیب تعلق گرفته

گل خوشبو هست؛ خوشبو صفتی هست که به گل ارجاع دادیم

یا دوچرخه متحرک است ؛ تحرك ، صفتی هست که به دوچرخه نسبت داده شده

یا سیب رسیده است ؛ رسیده صفتی هست که به سیب اختصاص دادیم

اگه دقت کنیم ، می بینیم از بین این صفت هایی که به اشیا نسبت دادیم ، رنگ و بو ، صفت هایی هستند که وقتی بخواییم به چیزی نسبت بدیم ، آرامش رو از اون شیئی نیمگیره

یعنی سیب در عین حالیکه توی سینی ، جلوی مهمون منتظر خرده شده ، قرمز هم هست

یا گل در عین حالیکه توی باغچه داره حموم آفتاب میگیره ، خوشبو هم هست

اما دوچرخه وقتی صفت متحرک رو به خودش میگیره ، در حقیقت خیلی واضحه که ساکن نیست و آرام و قرار نداره

یا وقتی میگیریم سیب در حال رسیدن ، در حقیقت سیب هر لحظه در حال رشد و متفاوت شدن

اما یک نکته که باید خوب بهش دقت کنیم ، اینه که شاید حرکت دوچرخه ، آرامش و سکون رو از دوچرخه میگیره ، اما نمی تونه دوچرخه رو تبدیل کنه به تعداد بی نهایت دوچرخه ی دیگه ! در حقیقت دوچرخه ای که سرکوچه بوده ، همون دوچرخه ای هست که بعد از چند دقیقه به ته کوچه رسیده نه اینکه یک دوچرخه سر کوچه داشته باشیم و بعد بگیریم ، دوچرخه ای هم ته کوچه هست

یا وقتی رسیدن یک سیب رو بررسی می کنیم ، نمی تونیم بگیریم این سیبی که ده روز پیش کال بود یک سیب دیگه ای بود و این سیبی که الان رسیده ، یک سیب جدید هست

در واقع سیب همون سیبه اما کیفیتش فرق داره و اون وحدت و یکتایی سیب از اون گرفته نشده و به عبارت کمی فلسفی تر ، سیب دچار تعدد شخصیت نشده بلکه همون شخصیت اولش رو داره

حالا باز برگردیم سر مثال سیب کالی که میخواد برسه و پخته بشه

سیبی که کال هست و هنوز از درخت چیده نشده ، استعداد و قابلیت اینو داره که تبدیل بشه به یک سیب پخته و رسیده

اصطلاحاً در این مواقع گفته میشه ، "سیب کال ، بالقوه یک سیب پخته هستش"

وقتی سیب بعد از چند ده روز ، رسید و پخته شد ، اون موقع گفته میشه که سیب بالفعل یک سیب پخته

شده

یعنی در حقیقت حرکت سیب از سمت کالی به سمت پختگی ، خروج از قوه به فعل هستش . که کال بودن سیب(قوه) کم از بین میره و زائل میشود و پختگی سیب (فعل) کم کم ایجاد شده و حادث میشه وقتی سیب هنوز کاله ، هر بچه ای میفهمه که سیب کال ، به اندازه یک سیب رسیده و پخته ، خوشمزه و شیرین نیست

یعنی سیب کال ، نقصی به نام کالی داره که برای کامل شدن و پخته شدن باید یک حرکتی رو در پیش بگیره

در واقع سیب کال ، یک مشخصه ویژه به نام پخته شدن رو نداره و برای اینکه پخته بشه ، باید یک مسیر حرکت ممتد و پیوسته را طی کنه

با این تعریف ، به وضوح میشه گفت که حرکت ، از نداشتن (قوه) به دارا شدن(فعل) صورت میگیره

یعنی موجودی یا چیزی ، که قبلا حالتی را نداشته ، بعد از پایان حرکت ، آن حالت رو داره

کاملا مشخصه که اگه ما موجودی رو در نظر بگیریم که از همون اول همه حالات و ویژگی ها رو داره ، دیگه حرکت برای اون موجود به هیچ وجه قابل تصور نیست

چون دیگه همه حالت های ممکن رو داره و هر چیزی که باید در اون به فعل میرسیده ، کامل رسیده

در اینجا مباحثی نیز مطرح میشه که آیا منظور از حرکت در وجود که قراره در قسمت بعدی به اون برسیم ، همون اتمیسم علمی هست یا نه ؟

بطور خلاصه باید بگیم خیر

حرکت در وجود یک مبحث کاملا عقلی و انتزاعیه در حالیکه اتمیسم یک مبحث کاملا علمی و

تجربی هست